

بلاغت خاص سعدی در غزل

دکتر ناصر قلی سارلی

دانشکده تربیت معلم تهران

چکیده:

بلاغت خاص سعدی در جایی از کلامش نهفته است که به دشواری می‌توان آن را توضیح داد و در حقیقت زیبایی‌یی که در شعر سعدی وجود دارد، پنهانی است. بسیاری از ویژگی‌های شعر سعدی به خاطر ویژگی‌های مشترک میان شعر او و زبان گفتار است؛ یعنی سعدی از ویژگی‌ها و ساختارهای ویژه گفتار برای القای ظرایف معنایی و اهداف بلاغی در کلامش بهره می‌گیرد. در ادامه مقاله، نویسنده به بررسی بلاغت سعدی از دیدگاه علم معانی می‌پردازد و معتقد است که با این رویکرد می‌توانیم در بازاندیشی علم معانی از هنر سعدی بهره بگیریم.

کلید واژه: بلاغت، زبان سعدی، غزل سعدی.

دکتر شفیع کدکنی در کتاب موسیقی شعر زمانی که در باب آشناندایی سخن

می‌گویند، بر آن است که دشوارترین نوع آشناندایی در حوزهٔ نحو است. منظور از نحو

در واقع ساخت جمله است.

ایشان اضافه می‌کنند: «که این نوع آشنازدایی، خاصّ دو قلّه زبان و ادبیات فارسی یعنی فردوسی و سعدی است» و چنین تعبیر می‌کنند: «که در این زمینه سعدی و فردوسی بی‌همتا هستند». دربارهٔ سعدی می‌گویند: «با وجود این‌که در اشعار وی با تشبیه و استعاره و صنعت‌سازی تازه‌ای روبه‌رو نیستیم، اما کلام او در ذهن غالب ایرانیان نقش بسته است». در ادامه به نمونه‌هایی از حذف‌های دستوری در شعر سعدی اشاره می‌کنند و از بلاغت و تأثیر آنها سخن می‌گویند. در جایی حتی به این نکته می‌پردازند که حرف ربط «و» نیز در کلام سعدی جنبهٔ بلاغی دارد.

نکتهٔ کلیدی این بحث دربارهٔ بلاغت خاص غزل سعدی است؛ چرا که بلاغت او در جایی از کلامش نهفته است که به دشواری می‌توان آن را توضیح داد. همان‌گونه که صفت خاصی را هم به شعر سعدی نسبت می‌دهند و آن سهل ممتنع بودن آن است و خود این ترکیب یعنی شعری که سرودن آن به نظر آسان، اما در عمل امری دشوار است. بنابراین می‌توان دریافت زیبایی که در شعر سعدی وجود دارد، پنهانی است.

با این حال شعر سعدی خوانندگان بسیاری را به سوی خود جلب می‌کند، اما ما نمی‌توانیم دلایل این جذبه را آشکارا توضیح دهیم. به نظر می‌رسد که بسیاری از ویژگی‌های شعر سعدی به خاطر ویژگی‌های مشترک میان شعر او و زبان گفتار است. به تعبیر دیگر می‌توان گفت که سعدی از ویژگی‌ها و ساختارهای ویژهٔ گفتار برای القای ظرایف معنایی و اهداف بلاغی در کلامش بهره می‌جوید.

بحث دیگر پیرامون غزل سعدی که سعی بر توضیح آن دارم، بررسی بلاغت سعدی از دیدگاه علم معانی است. در واقع در این بحث بر آنم تا نشان بدهم که شعر سعدی یکی از حاصل‌خیزترین جاهایی است که ما می‌توانیم در بازان‌دیشی علم معانی از آن استفاده کنیم؛ چرا که کلام سعدی از بیشترین ظرفیت زبان فارسی بهره گرفته است. در واقع، او هم از حوزهٔ ساخت نحوی استفاده کرده و هم از حوزهٔ علم معانی. در تقریرات استاد بدیع‌الزمان فروزان‌فر، علم بلاغت به سه حوزه تقسیم می‌شود: بدیع، معانی و بیان.

با صرف نظر کردن از علم بدیع، در باب علم معانی ایشان معتقدند که چون در ویژگی دستوری و ساخت و نحو زبان فارسی تتبع نکرده‌ایم، بحث را کنار گذاشته و به سراغ علم بیان می‌رویم. این کلام خود نشان‌دهنده ارتباط نزدیک ساخت‌های نحوی و علم معانی است.

علم معانی سنتی ما دانش دلالت‌بخشی ساخت‌های نحوی است. این سخن از امام عبدالقاهر جرجانی، واضع علم معانی است که در کتاب *دلایل‌الاعجاز*، ارتباط علم معانی و نحو را نشان می‌دهد. من ضمن اشاره‌ای گذرا به ابعاد مختلف این بحث با مثال‌های گفتار روزمره و نشان دادن برخی ابیات سعدی، به شرح چگونگی سخن‌سرایی سعدی و چگونگی درک و لذت مخاطبان وی می‌پردازم. سعی من بر آن است تا نشان دهم در علم معانی ساخت‌ها و الگوهای نحوی مختلف چگونه با طیف مخاطبان گوناگون، معناهای متفاوتی را می‌پذیرد.

به نظر می‌رسد یکی از زبان‌هایی که از جملات آن معناهای متفاوتی اراده و دریافت می‌شود، زبان فارسی است. برای مثال زمانی که کسی از شما می‌پرسد: «آیا می‌دانید میدان ولیعصر از کدام طرف است؟» در صورتی که شما از آن آگاهی داشته باشید بی‌درنگ به نشان دادن مسیر می‌پردازید. هرچند که با توجه به ساخت نحوی جمله شما باید «بله» یا «خیر» پاسخ دهید، اما شما در می‌یابید که هدف از پرسش، درخواست است نه گرفتن پاسخی منفی یا مثبت.

بنابراین تنوع ساخت، بافت و مخاطب درگفتار فراوان است و در این صورت معناهای متفاوتی از جمله‌ها دریافت می‌شود.

برای این‌که بحث را با مبنای نظری آغاز کنیم، به تاریخچه معنا، نظری اجمالی می‌اندازیم. مبنای این بحث از مطالعه قرآن آغاز شد. آن‌جا که بحث‌های کلمات در میان آمد، علوم مختلفی چون مفردات قرآن و وجوه قرآن به این حوزه پرداختند و سپس تألیفاتی تحت عنوان *مجاز/القرآن* شکل گرفت. گفتنی است که اشاره کنم علم بیان که خود

به حوزه صنایع شعری اختصاص یافته است، حول محور معنا می‌گردد که به آن خواهیم پرداخت.

در میانه قرن ششم هجری کتابی به زبان فارسی به نام وجوه قرآن توسط حبیش تقلیسی تألیف شده که به واسطه استاد مهدی محقق انتشار یافته است. در این کتاب بحث درباره کلمات واحدی است که دارای چند معنا هستند. در واقع آیات و عبارات قرآنی، مبین معنای این واژه‌هاست. در این بحث تأکید بر آن است که برای یک کلمه، عبارت یا جمله، معنای موضوعی وجود دارد؛ یعنی برای این‌ها معنای وضع شده موجود است، اما این معانی همیشه آن معانی را صادر نمی‌کنند و به تعبیر علمای قدیم، مستعمل‌فیه آنها متفاوت است. به این معنا که این کلمات برای چیزی وضع شده، اما گاه برای چیزهای دیگر به کار می‌رود.

در این راستا علم دیگری به بحث در این باب پرداخته است که مجازالقرآن نامیده می‌شود. از معروف‌ترین تفاسیر مجازالقرآن، تفسیر سه جلدی ابو عبیده معمر بن مثنی است. مراد از مجاز در واقع معنای یک واژه است در یک جای خاص. در این حوزه از قرن دوم به این‌سو، آثاری باقی‌مانده است که در آن به تفاوت میان معنای وضعی و کاربردی می‌پردازند که البته از بحث معناشناسی قرآن آغاز شده است. نکته قابل توجه این‌که در این‌جا مقصود تنها تقابل میان معنای اصلی و مجازی نیست بلکه بحث به حیطه‌ای فراتر کشیده می‌شود. در خصوص علم بیان باید گفت که این علم به چگونگی بیان معنای واحد به طرق مختلف می‌پردازد به گونه‌ای که وضوح و آشکاری معنایشان متفاوت باشد.

به طور عام برداشت اکثریت از تشبیه این است که معنا را روشن می‌کند و مجاز و استعاره آن را پوشیده می‌سازند. بنابراین در علم بیان هم با مسئله معنا روبه‌رو هستیم. جرجانی در توضیح علم معانی می‌گوید که علم معانی، علم معانی نحو است و در آن‌جا نشان می‌دهد که یک جمله یا ساخت نحوی چه معنایی را ممکن است در بر داشته

باشد. اگر جمله‌ای غیر از معانی صوری و ظاهری، معنای دیگری هم داشته باشد، در این صورت بافت، مخاطب، گوینده و نسبت میان گوینده و شنونده اهمیت پیدا می‌کنند، زیرا در معنادهی آن جمله مؤثر هستند. برای نمونه در اوایل انقلاب واژه «طاغوتی» بسیار رایج بود؛ چرا که در آن بافت فرهنگی و اجتماعی حاکم معنا دار بود، اما امروزه با تغییر زمان و فرهنگ دیگر آن بار معنایی را ندارد.

در نمونه‌ای دیگر، هنگامی که در تاریخ بیهقی در داستان «بر دار کردن حسنک» از واژه «قرمطی» سخن به میان می‌آید، بافت فرهنگی آن دوران این واژه را معنا می‌کرده است. از آن‌جا که جرجانی علم معانی را معانی نحو می‌داند، وارد معنای کلمه‌ها و عبارات‌ها نمی‌شود، بلکه واحد در این‌جا جمله است که به معنای آن می‌پردازد. البته من معتقدم که در علم معانی بحث‌هایی وجود دارد که به واحدهای کوچک‌تر دستوری هم می‌پردازد. برای نمونه به این بیت توجه کنید:

مرا به هیچ بدادی و من هنوز بر آنم که از وجود تو مویی به عالمی نفروشم
(سعدی، ۱۳۸۵: ۷۸۶)

در مصرع دوم در هر دو واژه «مویی» و «عالمی» یاء نکره وجود دارد، اما این یاء در «موی» یاء نکره مفید تحقیر است یعنی شاعر قصد بیان حقارت و پستی چیزی را دارد، اما یاء در «عالمی» یاء نکره تعظیم است در واقع شاعر بزرگی و عظمت چیزی را بیان می‌کند. حال این سؤال پیش می‌آید که چگونه یک تک واج چون «ی» در یک بافت دو معنی متضاد می‌دهد؟ این مسئله موضوع علم معانی است. در شعر سعدی از این نمونه‌ها بسیار است و سعی کرده است میان آنها تقابل ایجاد کند. بحث اصلی من در باب اغراض ثانویه در علم معانی است. در واقع در این مبحث ما سعی می‌کنیم منظور از یک جمله را بدانیم و با معنا کاری نداریم. در گفتار روزمره با این مسئله زیاد برخورد می‌کنیم.

در واقع در اغراض ثانویه در علم معانی، با معناهایی روبه‌رو هستیم که گوینده از جمله اراده می‌کند. حال باید پاسخ داد که گوینده چه چیزهایی را در دست دارد که جمله

را از معنای صوری به معنای کاربردی می‌کشاند. از علل دریافت غرض‌های ثانویه در درجه اول، بافت است. بافت، حضور گوینده و شنونده و موقعیتی است که آنها را احاطه کرده است که همه این موارد گوینده را در القای معنی و شنونده را در فهم معنی، یاری می‌دهد. هنر سعدی هم در همین جاست. چرا که این‌گونه بافت بیشتر در گفتار مهیاست تا نوشتار. زیرا در حوزه نوشتار، گوینده و شنونده با هم فاصله زمانی و مکانی دارند بنابراین ابزار نویسنده برای القای اغراض ثانویه کمتر است.

در علم معنا سخن بر دو گونه است. نخست، خبر است و آن در واقع گزاره‌ای است که صدق و کذب دارد. مورد دیگر انشاء است و آن سخنی است که صدق و کذب در آن راه ندارد. و از آن جمله‌اند: جملات پرسشی، امری، نهی، ندا و... علمای نحو برای هر یک از این جملات یک غرض اصلی قایلند. خبر جمله‌ای است که موضوع‌له آن اطلاع‌رسانی است. اگر در کنار آن معنای دیگر را به ذهن متبادر کند، از غرض اصلی خود جدا افتاده و غرض ثانویه یا دلالت ثانویه یافته است. درباره انشاء نیز بر همین منوال است. در کتب معتبر بلاغت برای جملات پرسشی هشت غرض معرفی شده است، اما در شعر سعدی ده غرض جدید یافت می‌شود که در هیچ‌یک از کتب معتبر بلاغت بدان اشاره نشده است. غرض اصلی از جمله پرسشی درخواست اطلاع است. نمونه‌ای از غرض‌های ثانویه جمله پرسشی استفهام انکاری است:

در صورت و معنی که تو داری چه توان گفت؟ حسن تو ز تحسین تو بسته‌ست زبان را
(همان: ۵۳۴)

از دلایلی که در کتب بلاغی به آن‌چه سعدی بدان پرداخته، اشاره‌ای نشده، یکی این امر است که ما کتب بلاغی علم معانی ویژه زبان فارسی نداشته‌ایم. دلیل دیگر را هم می‌توان در توانایی سعدی در آماده کردن زمینه‌ها دانست. از نمونه‌های دیگر اغراض ثانویه جمله پرسشی در کلام سعدی:

که گفت در رخ زیبا نظر خطا باشد؟ خطا بود که نبینند روی زیبا را
(همان: ۵۲۳)

غرض از این سؤال همانا بیان توییخ و سرزنش و تحقیر است. در همین معنا به نمونه‌ای دیگر توجه کنید:

نگفتمت که به یغما رود دلت سعدی؟ چو دل به عشق دهی دلبران یغما را
(همان)

شاعران کمی در زبان فارسی توانسته‌اند به این اندازه از ظرفیت پرسش استفاده کنند. در واقع این‌ها نمونه‌هایی هستند از کاربرد بلاغت گفتار در کلام سعدی؛ چرا که سعدی مخاطب را حاضر تلقی می‌کرده. در نمونه‌ای که پیش‌رو دارید مراد از پرسش، اظهار عجز است:

با جور و جفای تو نسازیم چه سازیم چون زهره و یارا نبود چاره مداراست
(همان: ۵۴۹)

در این نمونه مراد، اظهار دردمندی و حسرت است:

غم زمانه خورم یا فراق یار کشم؟ به طاقتی که ندارم کدام بار کشم؟
(همان: ۷۸۴)

از نمونه‌هایی که در بحث بلاغت ذکر شده است، پرسشی است که غرض از آن، تنها پاسخ آن سؤال باشد. به ابیات زیر توجه کنید:

دانی خیال روی تو در چشم من چه گفت؟ آیا چه جاست این که همه روزه با نم است
(همان: ۵۶۶)

دیدار یار غایب دانی چه ذوق دارد؟ ابری که در بیابان بر تشنه‌ای ببارد
(همان: ۶۲۴)

در واقع پرسش‌ها تنها به آن دلیل مطرح می‌شوند تا پاسخ آنها گفته شود. در جواب هم نوعی آشنازدایی و غافلگیری مخاطب وجود دارد.

از موارد دیگر جمله امری است که موضوع‌له آن دستور دادن است، اما در شعر سعدی تقریباً در همه موارد از کارکرد اصلی اش خالی است و برای اغراض دیگر به کار برده می‌شود:

آخر ای باد صبا بویی اگر می‌آری سوی شیراز گذر کن که مرا یار آن جاست
(همان: ۵۵۱)

«سوی شیراز گذر کن» جمله‌ای امری است که غرض از آن تمنا و حسرت و آرزوست. در اصطلاح، غرض اصلی تمنّی و ترجّی است. چه عاملی باعث درک این غرض می‌شود؟ آیا ممکن است شاعر چیزی را طلب کند و ما به عنوان خواننده آن را در نیابیم؟ در واقع گاهی این وضعیت پیش می‌آید و غرض‌های ثانویه را می‌توان انکار کرد، اما در شعر سعدی، در جمله‌ای که مراد، غرض ثانوی است، در اطراف آن جملات و قراینی موجود است که به یاری آنها شما به غرض ثانوی دست پیدا می‌کنید. حتی گاه سعدی با تمهیدات دستوری، خواننده را وادار می‌کند که شعر را با یک آهنگ و لحن ویژه‌ای بخواند و اجازه جابه‌جایی لحن را به خواننده نمی‌دهد. در واقع این مهارت سعدی است که با تمهید مقدمات دستوری راه را برای رسیدن به هدف بلاغی هموار می‌کند:

آواز چنگ، مطرب خوش‌گوی گو مباش ما را حدیث همدم خوش‌خوی خوش‌تر است
(همان: ۵۶۲)

از جمله «گو مباش» معنای امر دریافت نمی‌شود؛ چرا که شاعر در واقع می‌خواهد بگوید که بود و نبود آن یکسان است. در اصطلاح، غرض ثانویه تسویه است. در بیت زیر با نمونه‌ای دیگر از این غرض روبه‌رو هستیم:

سیم و زرم گو مباش و دنیی و اسباب روی تو بینم که ملک روی زمین است
(همان: ۵۷۱)

آنچه در این باره گفته شد، در شاعران دیگر هم نمونه‌هایی دارد، اما در شعر سعدی دارای بسامد بالایی است. در جملات پرسشی بیش از ۷۰٪ موارد در غرض ثانویه به کار

رفته است. از غرایض ثانوی جملات امری نیز عبارت است از دعا، خیر، طلب رحم و شفقت، مدح و... این مسائل شعر سعدی را با گفتارارتباط می‌دهد.

نمود گفتاری زبان از پیچیده‌ترین فعالیت‌های انسان است که به راحتی قابل توصیف و تحلیل نیست. اگر چه که ما زبان گفتار را در همه زندگی خود به کار می‌بریم و به خوبی قادر به فهم و استفاده آن هستیم، اما با این حال هنوز فاقد یک نظریه زبانی هستیم که بتواند زبان را در یک حوزه کوچک توضیح دهد. زمانی که سعدی از این ویژگی‌های گفتار در شعر خودش استفاده می‌کند، در واقع به شیوه سهل ممتنع نزدیک شده است. البته این در قریحه شاعری وی است و امری ساختگی نیست، هر چند که او از شیوه سخن‌سرایی آگاهی داشته، اما این مسئله با شعرسازی متفاوت است. مثلاً زمانی که نحو جملات را تغییر می‌دهد، با این که در صورت عدم تغییر چیزی از موزونی کلام کم نمی‌شود، اما برای تأکید در کلام دست به تغییر اجزای جمله می‌زند. نمونه‌هایی از آن چه گفته شد در شعر سعدی عبارت است از:

در صورت و معنی که تو داری چه توان گفت؟ حسن تو ز تحسین تو بسته‌ست زبان را
(همان: ۵۳۴)

مصرع دوم که در واقع پاسخ مصرع اول است به ما کمک می‌کند تا شعر را این‌گونه تعبیر کنیم که «تو فراتر از وصف و بیان هستی». این معنی که هم‌بافت مصرع اول است، به ما کمک می‌کند دریابیم که با جمله‌ای پرسشی (در مصرع اول) روبه‌رو نیستیم:
دنیا به چه کارآید و فرودس چه باشد از بار خدا به ز تو حاجت نتوان خواست
(همان: ۵۴۹)

مراد از پرسش در این بیت، تحقیر است. همان‌گونه که در گفتار عامیانه هم از این نمونه استفاده می‌کنیم. مثلاً می‌گوییم: «فلانی چه کاره است؟» و منظور از این پرسش تحقیر شخص مورد نظر است. البته لازم به ذکر است که این غرض ثانویه در این بیت با کیفیت‌های هنری دیگری ترکیب شده و در مجموع سخنی را مهیا می‌کند که باعث ایجاد

لذت در مخاطب می‌شود، اما توضیح و تحلیل و دلایل و ریشه‌یابی این لذت، امری دشوار است؛ چرا که توضیح در این باره همان‌قدر پیچیده است که توضیح دربارهٔ زبان گفتار. به عقیدهٔ من حاصل‌خیزترین متن برای درک علم معانی و مشاهدهٔ نمونه‌های متنوع و حتی بازنویسی این علم با داده‌های زبان فارسی بدون اقتباس محض از زبان عربی، شعر سعدی است به‌ویژه غزلیات او. من در این باب با سخن زنده‌یاد فروغی هم‌عقیده‌ام که ما با زبان فارسی‌یی سخن می‌گوییم که از سعدی فرا گرفته‌ایم. زیرا سعدی از ظرفیت زبان بیشترین بهره را برده است. امیدوارم با مطالعهٔ بیشتر غزل‌های سعدی و غرض‌های ثانویه و مقایسه‌های بین‌ویژگی‌ها و ساختار شعر سعدی با گفتار، بتوان دانش بلاغی علم معانی را گسترش داد و به شناخت گسترده‌تری از راز شاعری سعدی دست یابیم.

منابع:

۱. سعدی مصلح‌بن عبدالله (۱۳۸۵)، کلیات سعدی، به تصحیح محمد علی فروغی، تهران: هرمس.
۲. شفیع‌ی‌کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۵). موسیقی شعر، تهران: آگه.